

مجله موسیقی

سال دوم خرداد ماه ۱۳۱۹ شماره سوم



از ژنو

بقلم آقای جمال زاده

در آئین خنیاگری

همه کس میدانند که « خنیا » بر وزن دنیا در زبان فارسی بمعنی سرود و ساز و نغمه باشد؛ یعنی موسیقی و « خنیاگر » خواننده و سازنده و بعبارۀ اخی اهل موسیقی و « Musicien » باشد.

در کتاب مشهور « قابوس نامه » که در قرن پنجم از هجرت یعنی در حدود هصد سال پیش نوشته شده است و نویسنده آن کاوس پسر اسکندر ملقب بعنصر المعالی از اولاد و شمگیر بن زیار دیلمی از دیالمة آل زیار است که از آن دودمان یازده تن در کرکان و کیلان و طبرستان در مدت یکصد و شصت سال حکمرانی داشته اند و میگویند از نژاد ساسانیان بوده اند. کاوس که پس از بیست و یک سال حکمرانی در سال ۶۲۴

در گذشته این کتاب را که از حیث لفظ و معنی از جمله گرانبهارترین کتابهای فارسی است در نصیحت پسر خود کیلان‌شاه برشته تحریر در آورده است .

«قابوس نامه» مشتمل است بر چهل و چهار باب که باستثنای چهار باب اول که در حکمت و معرفت است سایر بابها همه در آداب زندگانی است و مؤلف در هر باب از ابواب زندگانی از «فزونی گهر در آموختن» گرفته تا «آئین شراب خوردن» و «مزاح کردن و نرد و شطرنج باختن» پند های حکیمانه ای آورده که سرتاسر بر اساس علم و تجربه و ژرف بینی استوار است نه مثل اغلب کتابهای اخلاقی فارسی دیگر زائیده عقاید و نظریات مذهبی که چه بسا پذیرفتن آن و کار ساختن بدان برای جوانان مشکل و غیر مقدور میباشد .

از جمله بابهای بسیار دلنشین این کتاب باب سی و ششم است که «در آئین خنیاگری» میباشد و چون نسبتاً مختصر است در اینجا همانطور که در کتاب آمده نقل میشود (۱) :

باب سی و ششم

در آئین خنیاگری

«اگر خنیاگر باشی خوشخوی و سخنور و سبکروح باش و خود را بطاقت خویش (۲) همیشه پاک جامه دار و مطیب و چرب زبانت باش و همه راههای گران مزین (۳) و همه راههای سبک مزین، که همه از یک نوع زدن شرط نباشد که آدمی همه از یک طبع نباشد همچنانکه خلق مختلف است طباع نیز مختلف است و از این سبب استادان

(۱) از روی نسخه طبع طهران که بامر حاجب الدوله و با مقدمه ای بقلم رضاقلی خان هدایت

در سال ۱۳۰۸ هجری قمری در طهران بطبع رسیده است (صفحات ۱۷۲ - ۱۷۶)

(۲) یعنی در حد توانائی خود (۳) همه قطعه های موسیقی سنگین منواز

اهل ملاحی این صنعت را ترتیبی نهاده اند: اول دستان خسروانی^(۱) زنند و آن از بهر مجلس ملوک را ساختند. بعد از آن طریقهها بوزن گران بنهادند چنانکه بدو سرود توان گرفت و آنرا «راه» نام کردند و آن راهی بود که پیران جد را طبع بخداوندان نزدیک بود پس آن راه گران بهر آن قوم ساختند. آنگاه چون دیدند که خلق همه پیر و اهل جد نباشند گفتند از بهر پیران طریقی نهادیم از بهر جوانان نیز راهی بنهیم. پس بجستند شعرهایی بوزن سبکتر ساختند و «خفیف» نام کردند. از پس هر راهی گران خفیفی بزینند و بگویند تا در نوبتی از مطربی پیران و جوانان هر دو را نصیب باشد. پس کودکان و زنان و مردمان لطیف طبع تر بی بهره مانند تا آنگاه که «ترانه»^(۲) گفتن پدید آید. این ترانه را نصیب آن قوم کردند تا این قوم نیز راحت یابند، و لذت از آنکه اندر و زنها هیچ وزنی لطیف تر از وزن ترانه نیست. و از آن وزن هم همه يك نوع وزن و مگوی چنانکه یاد کردم همی زن و همی گوی تا همه کس از سماع تو بهره یابد.

« و در مجلسی که نشینی نگه کن اگر مستمع سرخ رنگ باشد (و سودای روی باشد) بیشتر پرده گردزن و اگر زرد روی و صغراوی بیشتر بر زیر زن و اگر سیاه گونه و نحیف بود سودای بود بیشتر بر سه تار زن و اگر سپید پوست و فربه و مرطوب بود بیشتر بر بم زن که اینهمه «رود»^(۳) ها بر چهار طبع مردم ساختند چنانکه

(۱) دستان بمعنی سرود و نغمه است و «خسروانی» یکی از آوازه‌هاست و در «برهان قاطع» مذکور است که آن لحنی است از مصنفات بار بدو تری بوده است مسجع مشتمل بر دعا و ثنای خسرو و هیچ نظم در آن بکار نرفته و این لحن داخل در سی لحن مشهور بار بد نیست و شیخ نظامی سی و يك لحن آورده است و سی و یکم همین را نام برده است با اسم «کیخسروی» در آنجا نیکه گفته است

چو بر کیخسروی آواز دادی بکیخسرو روان را باز دادی

در این باب مراجعه شود بشماره دوم از سال دوم «مجله موسیقی» بمقاله «آوازه‌های قدیمی ایران».

(۲) «ترانه» باصطلاح اهل نغمه تصنیفی است که سه گوشه داشته باشد هر کدام بطرز یکتا بیته و دیگری مدح و یکی دیگر تلالا و تلالا «(برهان قاطع)».

(۳) «رود» نام سازی است که نوازند و بمعنی روده گوسفند و غیره باشد و زه کمان حلاجی و تازی که بر روی سازها کشند «(برهان قاطع)».

حکمای اهل روم و اهل علم موسیقی این صناعت را بر چهار طبع مردم ساختند. هر چند اینکه گفتم در شرط و آئین مطربی نیست خواستم که تو را از این معنی آگاه کنم تا معلوم تو باشد.

« دیگر جهد کن که محاکمی باشی که بمقدار حکایت و مزاح و مطایبه کردن تو از رنج خنیاگری تو بکاهد. دیگر نیز اگر خنیاگر باشی و شاعری هم دانی عاشق شعر خویش مباش و همه روایت از شعر خویش مکن که چنانکه تو را با شعر خویش خوش باشد مگر آن قوم را نباشد که خنیاگران راویان شاعرانند نه راوی خویش. » و دیگر اگر نرد بازی چون در سر کار شوی اگر دو کس بهم نرد بازند خنیاگری خویش باطل مکن و بتعلیم کردن نرد منشین و خود با نرد باختن و شطرنج باختن مشغول مشو که تو را بخنیاگری خواندند نه بمقامری.

« و نیز سرودی که آموزی ذوق نگاهدار. غزل و ترانه بی وزن مگوی و میاموز که سرودت جای دیگر بود و زخمه جای دیگر.

« و اگر چنانکه کسی را عاشق باشی همه روزه حسب حال خویش مگوی که مگر تو را خوش آید و دیگران را خوش نیاید.

« و هر سرودی در معنی دیگر گوی. شعر و غزل بسیار یادگیر چون فراقی و وصالی و توبیخ و ملامت و عتاب و رد و منع و قبول و جفا و وفا و احسان و عطا و خوشنودی و کله و حسب حالهای وقتی و فعلی.

« و سرودهای بهاری و خزان و زمستانی و تابستانی باید که بدانی که بهر وقت چه باید گفتن که چون اندر بهار خزان و کوئی و اندر خزان بهاری، بتابستان زمستانی و بزمستان تابستانی نه نیکو بود و نه نیک آید.

« وقت هر سرودی باید که بدانی اگر استاد و بی نظیر باشی در سرکار حریفان می نگر. اگر مردمان خاص را بینی که رموز مطربی دانند پس مطربی کن و راهها و نواهای نیک همی زن. اما سرود بیشتر در پیری گوی اندر مذمت دنیا. و اگر قوم جوانان و کودکان را نشسته بینی همه طریقههای سبک زن و سرودهای سبک گوی که

بیشتر بر زبان گفته باشند با در ستایش شراب و شرابخوارگان . و اگر قوم سپاهیان و عیار پیشه‌گانرا بینی در بیت‌های ماوراء النهری کوش کن که حرب کردن و خون ریختن و ستودن عیار پیشگی است .

« و جگر خواره (۱) مباش همه نواهای خسروانی مزین و مگویی که شرط مطربی همیدارم و نخست بر « پرده راست » چیزی بگویم و پس علی رسم بهر پرده چون « پرده عراق » و « پرده شیران » و « پرده زیر افکننده » و « پرده بوسلیک » و « پرده نوا » و « پرده بسته نگار » رفته شرط مطربی بجای آرم آنکه بر سر ترانه روم که تا تو شرط مطربی بجای آری مردمان خود مست شده باشند و رفته .

« بنگر که هر کسی چه را دوست دارد و چه میخواهد . چون قدح بدان کس رسد آن گوی که او خواهد که تا تو آن نکوئی که ایشان خواهند از ایشان آن نیابی که تو خواهی که خنیاگر را بهترین هنری آن است که بر طبع مستمع رود .
« و در مجلسی که باشی پیشدستی مکن بپاذه گرفتن و شراب بزرگ مغواه و شراب کم خور تا سیم حاصل کنی . چون مقصود حاصل کردی و سیم خویش یافتی آنگاه تن اندر شراب ده و در سر کار با مستان ستیزه مکن بسرودی که خواهند و نقلی که کنند . اگر محال گویند تو از آن میندیش بگذار تا گویند . چون شراب بخوردی و مردمان مست شدند تو با همکاران در مناظره و محاکامه و بمستان مشغول مباش که بخانه خداوندگار محاکامه کردن سیم بحاصل نیاید و مردمان را ضجر کردن باشد و بس .
« و نگر که خنیاگر معربد نباشی که بسبب عربده تو سیم خنیاگری از میان برود . سرو روی تو شکسته و جامه دریده و دست افزار شکسته باز خانه روی که خنیاگران مزدور مستان باشند و مزدور معربد را دانی که مزد ندهند .

« و اگر در مجلسی کسی تو را میستاید آن کس را تواضع همی نمای و چیزی

(۱) جگر خواره ظاهرآ در اینجا بمعنی کسی است که با سماجت خود آزار و کدورت خاطر مردم را موجب شود و « کنایه از کسی است که رنج کش و محنت پرست باشد و کسی که غم و اندوه بسیار خورد. » (برهان قاطم)

که او خواهد بیشتر همیگویی تا دیگران نیز تو را بستایند که بهشیاری ستودن بی سیم بود و چون مست شدند سیم از پی ستودن باشد.

« و اگر مستان براهی یا بسرودی در سخت (۱) شوند چنانکه عادت مستان است تو از گفتن و زدن آن ملول و پثرمان مشو همیگویی و همی زن تا آنگاه که از آن میان غرض تو حاصل گردد که مطربان را بزرگ تر هنری صبر است که از مستان کنند که اگر صبور نباشند همیشه محروم باشند.

« و نیز گفته اند که خنیاگر کور و کر و لال باید که بود یعنی که گوش بجائی ندارد که نباید داشتن و جائی ننگرد که نباید نگرید و چون بسرآرد و چیزی که آنجا دیده و شنیده باشد نگوید چنین مطرب دایم بامیزبان بود و در راحت باشد ».

(۱) اصرار و رزند

